

اختلاف آراء عرفان و تصوف و نقش آن در تفسیر آیات قرآن

دکتر طاهره محسنی^۱ خدیجه احمدی بیغش^۲

چکیده

عرفان به معنای شناسایی و شناخت اسماء و صفات الهی؛ و راه روشی که برای شناسایی حق توسط عارف انتخاب می‌شود. تصوف به معنای پشمینه پوشیدن و پاکیزه کردن دل از ماسوی الله؛ که در اثر زهد و ترک دنیا باشد. عرفان و تصوف با وجود شباهت‌های ظاهری در برخی از آداب، در طول تاریخ اساساً متمایز با یکدیگر و مجزای از هم هستند؛ چراکه عرفان ریشه در آموزه‌های ثقلین دارد؛ یعنی منشأ آن قرآن و سنت؛ اما تصوف ریشه‌ای التقاطی داشته و این ریشه‌داری در تاریخ نیز ناشی از تأثیری است که دین فطری بر انسان دارد و آدمی را به سوی زهد و از آن جا به معرفت نفس رهنمون می‌سازد. البته در هر زمانی ریاکاریانی بوده‌اند که اساس کارشان تزویر خلق بوده است. بعدها مشرب صوفیه به بیراهه رفت و سر از آداب انحرافی و خلاف سنت و تفسیرهای به رأی از کلام خدا و معصومین علیهم‌السلام درآورد. آنچه امروزه در عنوان صوفی معرفی می‌شود ایرادات اساسی داشته و به یقین از راه حق و حقیقت به دور است.

تفسیر قرآن، بر اساس شهود ناشی از حالتی روحی و احساسی درونی که بر اثر اذکار یا افعال یا تفکر در امر خاصی در انسان به وجود می‌آید اگر صحیح و یقین آور باشد، فقط برای شخصی که رخ می‌دهد حجت است و قابل انتقال به غیر نیست؛ از این رو، بر دیگران حجت نیست. زیرا شهود، مصداق‌های الهی و شیطانی دارد و در مصداق‌های صحیح و الهی آن، واقعیت‌ها بر انسان کشف می‌شود، اما مرز آن با مصداق‌های شیطانی مکاشفه، قابل تعیین دقیق و کنترل نیست. به همین دلیل، این مکاشفات به تأویل‌های ناصحیح و تفسیر به رأی منجر می‌شود پس نمی‌تواند منبع و وسیله تفسیر قرآن واقع شود.

واژگان کلیدی: عرفان، تصوف، تفسیر، قرآن، عقاید و آراء، اختلاف، تفسیر به رأی

^۱. استاد حوزه و استاد یار دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) - دکترای تفسیر تطبیقی

^۲. استاد حوزه و دانشگاه - طلبه سطح چهار (دکترای تفسیر تطبیقی)

با مطالعه‌ای در قرآن کریم، به‌سادگی می‌توان دریافت که خداوند، همان‌گونه که بندگان خویش را به‌گریز از دنیاپرستی و توجه به معنویات و جهان آخرت فراخوانده است، (به‌عنوان نمونه: انعام/۳۲ - یونس/۲۴) اما این نکته را نیز خاطر نشان نموده است که نباید توجه به آخرت را بهانه‌ای برای گوشه‌گیری و انزوا و تعطیل نمودن تمام فعالیت‌های مرتبط با دنیای مادی نمود، بلکه باید از برکات و نعمت‌های دنیوی نیز استفاده کرده و با توجه به موازین شرعی، به فعالیت‌های روزمره و معمول ادامه داده و در همان حال، خدا را از یاد نبرد. (به‌عنوان نمونه: اعراف/۳۲ - مائده/۸۸)

بر این اساس، مسلمان واقعی آن است که دنیاپرست نباشد، اما از نعمت‌های پروردگار در دنیا استفاده نموده و آن‌ها را ره‌توشه‌ای برای آخرت خود قرار دهد و خیر هر دو جهان را از خداوند خواستار شود. (بقره/۲۰۱)

در این میان، اشخاصی وجود داشته و دارند که راه افراط و تفریط را پیموده و تنها جنبه‌ای از دین را مورد توجه قرار داده و از دیگر تعالیم آن غافل می‌مانند. این شیوه افراط و تفریط این عده در زمینه‌های مختلفی از جمله تفسیر آیات قرآن کریم، بروز و نمود داشته است و تا جایی پیش رفته‌اند که منجر به تأویل و تفسیرهای نادرست و تفسیر به رأی در آیات الهی منجر می‌شود.

عرفان حقیقی و اسلامی ریشه در فطرت و دین فطری دارد و با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلام اندیشه‌های خود را غنای خاصی بخشید. موضوع عرفان، ذات و اسماء خداست و هدفش رسیدن به توحید و کیفیت وصول بنده به خدا است. اما صوفیه در طول تاریخ با برداشت افراطی از آیات مذمت دنیا و نیز آیاتی که در تشویق بر زهد و تقوا است، بخش عمده‌ای از فقه را که دانش اجتماعی زیستن اسلام می‌باشد، بی‌اعتبار ساختند. بریدن از خلق خدا، گریز از مسؤولیت‌های اجتماعی، فرو رفتن در خود با غفلت از اطراف، کمترین آموزه‌هایی است که این طیف بر آن پای می‌افشزند.

در بسیاری از اوقات، از روی تسامح و یا غرض‌ورزی و یا مصالح دیگر، دو واژه و مسلک «تصوف» و «عرفان»، مترادف یکدیگر به‌کاررفته‌اند؛ ولی حقیقت آن است که تفاوت‌هایی بنیادین با یکدیگر دارند. از این رو «عرفان» به جنبه فرهنگی و علمی اهل کشف و شهود اطلاق می‌گردد و تصوف به جنبه اجتماعی آنان. اینک این سؤال باقی



است چه تفاوت‌هایی بین آراء و عقاید عرفان حقیقی و تصوف وجود دارد که منجر به تأویلات ناصحیح حتی از آیات قرآن کریم شده که سبب تفسیر به رأی می‌شود؟! در ادامه به بررسی این موضوع پرداخته می‌شود.

تصوف و صوفی در لغت و اصطلاح

در کتب لغت تصوف عبارت است از: «پشمینه پوشیدن و مأخوذ از صوف است» و همچنین «به مذهب صوفیه درآمدن مرد. خوی صوفیه گرفتن». و معنای اصطلاحی آن عبارت است از: «از خواهش نفسانی پاک شدن و اشیاء عالم را مظهر حق دانستن». به عبارت دیگر «نام مذهب طایفه‌ای از اهل حقیقت که از خواهش‌های نفسانی پاک شده و اشیای عالم را مظهر حق می‌دانند و گویند در زمان سابق این طایفه صوف می‌پرستیدند لهذا کلمه تصوف را بر افعال و اعمال آنان اطلاق نموده‌اند». (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۵۹ - سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴)

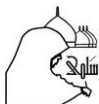
صوفی نیز در لغت به معنای: «پیرو طریقه تصوف، پشمینه‌پوش» آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۳۳۰۵) و در اصطلاح

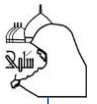
«صوفی را از آن جهت صوفی گویند که اسرار آن‌ها صاف و آثارشان پاک است. لذا صوفی کسی است که دل خود را با خدا صاف کرده باشد و معاملت او با خدا صاف باشد». (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۳۱۰)

سهروردی در تعریف صوفی آورده است: «صوفی آن باشد که دائم سعی کند در تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح». (سهروردی، ۱۳۷۴، ص ۲۴) و به عبارتی دیگر «صوفی کسی است که در خود فانی و باقی به خدای تعالی است، از طبایع رها و به حقیقت حقایق متصل است». (تهانوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۴۰-۸۳۹).

صوفیه خود را از آن دسته از مسلمانان دانسته‌اند که ندای خداوند را برای درک حضورش هم در عالم و هم در نفس جدی می‌گیرند. آنان باطن‌گروی را بر ظاهر‌گروی، رشد معنوی را بر شریعت‌پرستی و تزکیه نفس را بر تعاملات اجتماعی ترجیح می‌دهند. در بحث خداشناسی، صوفیه بیش از آنچه که از غضب، قهر و جلال خداوند صحبت کنند، از رحمت، لطف و جمال او سخن می‌گویند. (نصر، ۱۳۵۶، ص ۵۳-۵۲)

نظر ابن عربی در مورد صوفیان جالب و قابل تأمل است. وی صوفی را امانت حق تعالی می‌داند؛ چراکه خداوند از میان تمام مخلوقات، انسان را خلیفه خود قرار داد و





او امین بر خلق خدا است، اگر این امانت را به درستی انجام دهد، صوفی است و در غیر این صورت ظلم و جهول است. (ابن عربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۶)

به طور کلی تصوف صوف پوشیدن است و این اثر زهد و ترک دنیا است، و در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل از ماسوی الله... و دور بودن از منہیات و مواظبت نمودن به فرموده رسول خدا ﷺ و این جماعت متصوفه محق اند؛ و بعضی متصوفه مبطل اند که خود را صوفیه شمارند و به حقیقت صوفیه نیستند. و این‌ها چند فرقه‌اند...». (تهانوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۴۱) و در واقع صوفی در عمل همان عارف بوده و هدفشان یکی می‌باشد، البته این مطلب برای همه صوفیان نیز صدق نمی‌کند، زیرا در هر زمانی ریاکاریانی بوده‌اند که اساس کارشان تزویر خلق بوده است. اما بعدها مشرب صوفیه به بیراهه رفت و سر از آداب خلاف سنت و تفسیرهای به رأی از کلام خدا و معصومین ﷺ درآورد. آنچه که امروزه در عنوان صوفی معرفی می‌شود ایرادات اساسی داشته و به یقین از راه حق و حقیقت به دور است.

عرفان و عارف در لغت و اصطلاح

عرفان در لغت به معنای شناخت، شناسایی و خداشناسی و شناخت حضرت حق تعالی». (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۵۲۸). در کتاب لغت، عرفان علمی از علوم الهی معرفی شده است: «نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند». (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۱۳۵۹۲)

عارف در لغت به دانا، شناسنده و واقف به دقائق و رموز معنا شده است. (همان) و در اصطلاح کسی است که حضرت حق او را به مرتبه شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده است. و این مقام نه از طریق علم و معرفت، بلکه از طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته است. (کاشانی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۶ و ۵۰۶) و «عارف کسی است که از وجود مجازی خود محو و فانی گشته باشد و مراتب تزکیه و تصفیه نفس را طی کرده و اسرار حقیقت را دریافته باشد» (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۵۶۶) او عبادت حق را از آن جهت انجام می‌دهد که او را مستحق عبادت می‌داند نه از جهت امید ثواب و خوف عقاب. در مقابل اهل معامله که عبادت حق را جهت ثواب اخروی انجام می‌دهد». (شیرازی، ۱۳۴۵، ص ۳۳۴)

درواقع می‌توان گفت: شناسایی حق به دو طریق امکان‌پذیر است؛ یکی از طریق استدلال از اثر به مؤثر که مخصوص علماء و حکماء است. و دیگر از طریق تصفیه باطن و کشف و شهود که مخصوص انبیاء، اولیاء و عرفا است. عارف معتقد است که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحلی را طی کرد تا نفس بتواند از این طریق بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند و مبنای کار آن‌ها بر اساس کشف و شهود است نه استدلال عقلی. درواقع عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که در آن حالت برای انسان این احساس به وجود می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با حق تعالی یافته است، البته این احساس حالتی روحانی و معنوی است، که قابل تعریف و توصیف نمی‌باشد؛ چراکه عارف ذات حق را نه با دلیل و استدلال، بلکه با ذوق و وجدان درک می‌نماید. لذا در چنین حالتی، عارف دارای حالی است که نمی‌تواند آن را بیان کند. پس کسی که بخواهد آن حالت را دریابد، باید به عرفان گراید و عارف شود. (زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۱۰)

به بیان دیگر، تکیه‌گاه عرفان «علم حضوری» است؛ از این رو از دانش شهودی، مدد می‌جوید و بر آن اعتماد و به آن استناد می‌کند. اگر گاهی پس از اثبات شهودی و احراز حضوری مطلب، از برهان عقلی یا دلیل نقلی معتبر سخن به میان می‌آورد فقط برای تأیید و تقویت و ایجاد انس است و نه برای اثبات اصل مطلب. هدف غایی عرفان حقیقی، وصول به مرتبه «توانایی نفس به معرفت حق» است و این معرفت برآمده از «عمل» است، نه برگرفته از درس و بحث و مبتنی بر «مجاهده و ریاضت»، و نه نتیجه استدلال و چون‌وچرا کردن!

چنین عرفانی، مورد تأیید اسلام و آموزه‌های قرآنی و روایی آن است؛ این طریقی است که ابراهیم خلیل آن را طی نمود: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (انعام/ ۷۵). درک ابراهیم جنبه مفهومی نداشت؛ بلکه شهودی بود و این شهود غیر از شهادتی است که آدمی در عالم ماده، نسبت به اجسام دارد. چنین معرفت و علمی، خواسته امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز بود؛ چنان‌که در دعاهای معروف و مشهور به این عبارت‌ها بر می‌خوریم: «و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک»؛ «و ارزقنی النظر الی وجهک الکریم»؛ «لا تحرمنی النظر الی وجهک» (مناجات شعبانیه) و...



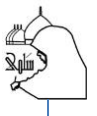
تاریخچه تصوف و عرفان

عرفان و تصوف با وجود شباهت‌های ظاهری در برخی از آداب، در طول تاریخ اساساً متمایز با یکدیگر و مجزای از هم هستند؛ چراکه عرفان پیشینه و ریشه در آموزه‌های ثقلین دارد؛ یعنی منشأ آن قرآن و سنت (قولی، فعلی و تقریری) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است، به‌عنوان نمونه تأکید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر عرفان که فرمودند: «من عَرَفَ نَفْسَهُ وَ فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ» (الواسطی، ۱۳۷۶، ص ۴۵۲) یا سخن حضرت علی علیه السلام که می‌فرمایند: «العَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنِ كُلِّ مَا يَبْعَدُهَا: عَارِفٌ كَسَى اسْتِ كَهْ نَفْسِش رَاشِنَاخْت وَ أَنْ رَا أَرَادَ كَرْد وَ اَزْهَرْجِه اُو رَا اَز خُدا دُور مِی كُند پاكش كَرْد» (همان ص ۵۳)

اما در متون عرفانی و نیز ادبی گاه تصوف ناظر به فرقه‌ای است که خود را به‌عنوان یک گروهی از طبقات و اصناف متفاوت جامعه مطرح کرده است؛ از این رو «عرفان» به جنبه فرهنگی و علمی اهل کشف و شهود اطلاق می‌گردد و تصوف به جنبه اجتماعی آنان. (مطهری، بی‌تا، ص ۱۸۶)

تصوف ریشه‌ای التقاطی داشته که هم از آموزه‌های نوافلاطونیان و هم نحله‌های معنوی مسیحی و حتی شبه عرفان‌های هندی و شرقی وام گرفته است. تصوف جزو ابداعات مسلمین نیست و در میان اقوام پیشین، مثل نصارا و وثنیه و برهمنی‌ها و بودایی‌ها نیز وجود داشته و دارد. و این ریشه‌داری در تاریخ نیز ناشی از تأثیری است که دین فطری بر انسان دارد و آدمی را به‌سوی زهد و از آن جا به معرفت نفس رهنمون می‌شود، (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۹۳) در میان مسلمین نیز عرفان و تصوف، در عهد خلفا، به لباس زهد حضور دارد. (همان، ج ۵، ص ۲۸۱) و لذا می‌توان گفت که تصوف اسلامی ریشه در خود اسلام دارد. (زرین کوب، ۱۳۷۳، ص ۱۳)

در قرن اول هجری، نوعی زهد افراطی و اعراض از دنیا در میان برخی از افراد ظهور کرد. علت این امر، از یک‌سو زندگانی اختصاصی پیامبر و برخی از صحابه اوست، همانند اصحاب صفه، و دیگری دنیاطلبی و لذت‌جویی فراوان امویان و عباسیان و بالاخره برداشت خاص این افراد از آموزه‌هایی هم چون مبارزه با نفس، اخلاص و توجه به آخرت و... که در قرآن و سنت آمده است.



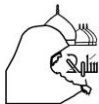
در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عناوین زاهد و عابد به عده‌ای اطلاق گشت که از دنیا کناره‌جسته و خود را وقف عبادت و ریاضت نموده بودند. در حدود اوائل قرن دوم هجری کم‌کم کلمه «صوفی» و طریقه تصوف شنیده شد که خود را سالکان طریق حق و عارفان الهی می‌دانستند؛ اما عرفان آن‌ها با مبانی طریقه ائمه هدی سازگاری و مطابقت نداشت.

اولین چهره معروف متصوفه، ابوهاشم صوفی کوفی بود که، مرام و عقیده‌اش مورد نکوهش شدید امام صادق علیه السلام قرار گرفت؛ چنانکه از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند ابو هاشم کوفی چگونه آدمی است؟ فرمود: «آنه فاسد العقیده جدّاً» و در ادامه فرمود: «و او همان کسی است که مذهبی را بدعت گذارد که آن را تصوف می‌نامند و وی این مذهب را پناهگاهی برای عقیده زشت و ناپسند خود قرار داد» (سفینه البحار، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۷)

رویارویی ائمه بعد از امام صادق علیه السلام با آن‌ها به‌ویژه امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «کسی دم از صوفیه نمی‌زند مگر از روی خدعه یا گمراهی و یا از روی حماقت». (همان) و نیز امام هادی علیه السلام که همه فرقه‌های صوفیه را بی‌استثناء از مخالفین اهل بیت علیهم السلام می‌دانست و می‌فرمود «الصوفیه کلهم من مخالفینا» (همان) قابل توجه و تأمل است.

ولی از قرن سوم به بعد دامنه تصوف وسعت یافت و مایه‌های ذوقی و شعری در آن پیدا شد. اوج تعلیمات نظری صوفیه به قرن ششم و به دست محی‌الدین ابن عربی مشهور به شیخ اکبر (متوفای ۵۶۰) صورت پذیرفت. بر اثر انشعابات متعدد مشرب تصوف، فرقه‌های مختلفی به وجود آمد که هر دسته و فرقه درصدد حفظ موقعیت خود در برابر فرقه‌های دیگر و علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام برمی‌آمد. بر این اساس هرکدام سعی کردند برای جبران مافات و جلوگیری از زوال، به‌ظاهر سلسله مشایخ خود را به نحوی به ائمه اهل بیت علیهم السلام و یا به یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یا معصومین برسانند!

چنانکه اشاره شد، حقیقت آن است که تصوف از ابتدا جریانی بدلی به‌موازات حرکت مکتب اهل بیت علیهم السلام بوده است که معصومین علیهم السلام بارها به‌صراحت خطر آن‌ها را گوشزد کرده و طریقه آن‌ها را مخالف راه و روش حقه خود دانسته‌اند. پس بدیهی است که متصوفه در برهه‌هایی از تاریخ خود (مانند این زمان)، شرط ادامه حیات خود را در خلط حدود و مرزهای معرفتی عرفان و تصوف تشخیص دادند!



صوفیه در مناطق مختلف بلاد اسلامی، در ریاضت و رجوع به باطن و ترک ظاهر شریعت و نیز سخن از محبت گفتن، متشرعه را علیه خود برانگیختند و به تدریج با ظهور صحبت از وحدت و اتحاد وجود، این مخالفت‌ها بیشتر شد، و لذا مجبور به تأویل سخنان خود و نیز آیات و روایات شدند.

اولین صوفی که اثری از او باقی مانده است، حارث بن اسد محاسبی (۱۶۵ - ۲۴۳) است. دو کتاب به نام‌های الرعاية لحقوق الله، و الوصايا از نوشته‌های اوست. تحقیق و پژوهش در احوال و تراجم و مشایخ صوفیه روشن می‌کند که اقطاب و مشایخ اولیه و سرسلسله تصوف از میان اهل سنت برخاسته‌اند. و تا قبل از روی کار آمدن دولت صوفیه یک مرشدی نمی‌توان پیدا کرد که شیعه و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باشد. (الهامی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۶)

آراء و عقاید عرفان حقیقی

عقاید عرفان حقیقی که ریشه در آموزه‌های اسلامی دارد شامل چگونگی صدور کثرت از حضرت حق، چگونگی بازگشت این کثرت‌ها به او، بیان مظاهر اسماء الهی، نعوت ربانی و کیفیت بازگشت اهل الله به سوی او و نحوه سلوک و مجاهدات و ریاضات اهل الله، بیان نتایج دنیوی و اخروی یکایک اعمال و افعال و اذکار به گونه‌ای که در عالم حقیقت و واقع، ثابت است. (یثربی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۸ - ابن ترکه اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۲۶)

در عرفان، علم تنها کافی نیست. و عمل اساس کار است. علم محصول عمل محسوب می‌شود و لذا به عرفان عملی و عرفان نظری تقسیم می‌شود. عرفان جهان خارج را واقعی دانسته و برای آن وحدتی حقیقی قائل است که هم دارای ظاهر است و هم باطن و باطن آن حقیقت محض است. عرفا در عین پذیرش استدلال و علم حصولی، اصالت را به ارتباط حضوری و شهودی بین انسان و حقیقت می‌دهند. هدف عارف رسیدن به حقیقت واحد عینی و اتحاد با آن و فناء در آن است. و بقای انسان را در همین وصول و اتحاد می‌بیند. و البته در این راه ریاضت و مجاهده است که انسان را به هدف می‌رساند. عشق جزو مسائل اساسی عرفان است. (یثربی، ۱۳۷۷، ص ۳۳ - ۶۲) عشق از تمام مخلوقات سریان می‌کند، در ذات حق نیز عشق است که تجلی می‌کند و عالم خلق می‌شود. محور جهان‌بینی عرفانی وحدت وجود است و خلق جهان نیز با



تجلی واحد صورت می‌گیرد. عالم به بهترین وجه ممکن خلق شده است (نظام احسن). انسان جزو مهم‌ترین مباحث عرفان است. انسان مظهر تام و تمام خداست. عالم کبیر است و در مقابل جهان، انسان صغیر است. آدمی پیش از جهان موطنی دارد که اصل اوست و به آن جا بازگشت خواهد کرد و لذا در این جهان به شدت احساس غربت می‌کند. (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۸۳ - ۱۳۱)

عرفا برای بیان اغراض خود از اصطلاحات خاصی استفاده می‌کنند که بیشتر حالت رازگونه دارند و تلاش می‌کنند معارف آن‌ها در میان عامه رواج نیابد. همانند وقت، حال، مقام، قبض و بسط، جمع و فرق، غیبت و حضور، ذوق، شرب، سکر، محو و محق، خواطر، (مطهری، بی‌تا، ص ۱۶۱ — ۱۷۳) هویه و حقیقه الحقایق، احادیث و عماء، محبوبین و محبین، وجد و شهود و عیان و مکاشفه و تلوین و تمکین. (یثربی، ۱۳۷۲، ص ۲۳۹ - ۲۶۶)

عارف مبادی و اصول کشفی و شهودی را مایه استدلال قرار می‌دهد و آن را به زبان عقل توضیح می‌دهد. و لذا ابزار کار او، دل، و مجاهده و تصفیه و تهذیب و حرکت در باطن است. عارف تلاش می‌کند به کنه و حقیقت هستی که خداست برسد، در نظر عارف غیر خدا هیچ نیست و هر چه هست اسماء و صفات و تجلیات خداست نه اموری در برابر او. (مطهری، بی‌تا، ص ۸۹ - ۹۱) موضوع عرفان موجود حقیقی است که آن را منحصر در خدا می‌داند، عارف درصدد است آن چه را یافته و شهود کرده است با مبادی عقلی توجیه و تفسیر کند. (برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲ - ۱۴۳)

مراحل آغازین عرفان، برگرفته از آموزه‌های دینی هم چون زهد، توکل، اخلاص و... می‌باشد و عرفای فراوانی سعی در نزدیکی عرفان با شریعت داشتند. بسیاری از مسائل و مباحث عرفانی دقیقاً از متن دین اسلام برداشت شده‌اند. آیات بلند قرآن کریم درباره توحید، برداشت‌های ابتدایی و ساده از توحید را به کناری می‌نهد و ما را به فهم عرفا از توحید نزدیک می‌کند. همانند: «أینما تولّوا فثم وجه الله» (بقره / ۱۱۵)، «نحن اقرب الیه منکم» (واقعہ / ۸۵) «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید / ۳) و آیاتی در مورد سیر و سلوک و طی مراحل قرب حق تا آخرین منازل، «لقاء الله» و «رضوان الله» و یا آیات مربوط به وحی، الهام، مکالمه ملائکه با غیر پیامبران و داستان معراج پیامبر و ... در قرآن سخن از علم لدنی و افاضی آمده و از تسبیح ذرات جهان سخن



رفته است. و این همه به جز روایات و خطبه ادعیه است. دعای جوشن کبیر، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعا‌های صحیفه سجادیه و بالاخره دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

در حدیث قرب نوافل نیز آمده است که بنده در اثر عبادت به مقامی می‌رسد که خداوند گوش و چشم و لسان و دست آن بنده می‌شود. که با آن‌ها می‌بیند و می‌شنود و سخن می‌گوید. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۵۲، حدیث ۷ و ۸) آیاتی که از محبت خدا و بندگان سخن به میان می‌آورند نیز از ریشه‌های مباحث عرفانی است. (آل عمران/ ۳۱) (مائده/ ۵۴) (بقره/ ۱۶۵) (مطهری، بی‌تا، ص ۱۰۰ - ۱۰۸)

احادیث فراوانی که درباره معرفت نفس و ارتباط آن با شناخت خدا آمده است. (محمدی ری‌شهری، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۸۷۶، ۱۸۸۳) (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۶۲ و ۱۹۴)

از آن جا که قرآن و سنت جزو منابع عرفان اسلامی و حقیقی هستند، بدیهی است که عرفان اسلامی برتری خاصی نسبت به سایر مکاتب داشته و آن چه باعث مزیت و رجحان ایشان است، آموزه‌های دین اسلام می‌باشد.

عرفای مسلمان برخلاف راهبان مسیحی، ازدواج کرده و صاحب زن و فرزند بوده‌اند و به تعبیر دیگر در جامعه حضور داشته‌اند و نیز پیروان سایر مذاهب و ادیان را به آسانی تحمل می‌کردند، و عشق در اسلام طریق و وسیله‌ای است که عارف را به اتحاد و فنا و ذات حق می‌رساند. عارف در پی رسیدن به خداست و تصوف اسلامی، زندگی را مقدمه اهداف والای خود می‌دانند و بهره‌وری از غرایز را پس از طی مراحل، مخالفت تعالیم روحی نمی‌دانند. (یثربی، ۱۳۷۲، ص ۷۹ - ۱۱۱)

آراء و عقاید تصوف

یکی از مهم‌ترین و ریشه‌دارترین عقاید صوفیان، عقیده وحدت وجود است که بیش‌تر پیروان این مسلک بدان معتقدند و تنها اندکی مخالف آن بوده‌اند. از لوازم این اعتقاد، نفی عالم خلق، نفی بهشت و دوزخ و بیهوده بودن دعوت پیامبران است. البته صوفیه اعتقادات باطل دیگری نیز دارند؛ چنان‌که فرقه‌های مختلفی می‌باشند و هر فرقه عقاید باطل خاص خود را دارد، از قبیل اعتقاد به برداشته شدن تکلیف و اباحه ترک واجب و ارتکاب حرام و اباحه استفاده از آلات لهو، رقص و غنا در مجالس خود.



در تصوف اول عمل و معمولاً بدون علم مدنظر است؛ یعنی فوراً به یک صوفی ذکر و یا دستور عملی می‌دهند و او را تا آخر عمر به همین نحو می‌گردانند. صوفیه به دلیل عقاید فاسد دیگری همچون مباح دانستن ارتکاب حرام یا ترک واجب و یا اعتقاد به سقوط تکلیف در دنیا، محکوم به کفر بوده، زیرا شکی نیست که اعتقاد یاد شده و نظایر آن، موجب کفر است. (الحسینی البحرانی، بی‌تا، ص ۳۵۵-۳۵۷)

اگر مراد از وحدت وجود این باشد که حقیقت وجود یکی است؛ لیکن موجود، متعدد است؛ یکی واجب و دیگری ممکن و اختلاف میان وجود واجب و ممکن تنها در مرتبه است؛ وجودی که واجب است در بالاترین مرتبه و نامحدود و وجودی که ممکن می‌باشد در پایین‌ترین مرتبه و محدود قرار دارد، قائل به چنین وحدت وجودی محکوم به کفر نیست، و اگر مراد این باشد که تنها یک وجود و موجود است و آن خدا است و سایر موجودات در حقیقت اطوار این موجودند و در مظاهر گوناگون از خالق و مخلوق، آسمان و زمین، عرش و کرسی و غیر آن تجلی یافته است، کفر صریح و معتقد به آن کافر است؛ زیرا بر پایه این اعتقاد، تمایزی بین خالق و مخلوق نخواهد بود. (تفتازانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۱-۸۳)

از فرقه‌های تصوف درویش‌گری و علی‌اللهی است که اگر منظور از درویشی گری و علی‌اللهی، صرف ذکر گفتن و عبادت و اظهار ارادت به حضرت علی (علیه السلام) باشد و انحرافی در اعتقادات (مخصوصاً توحید و معاد) وجود نداشته باشد و پایبند به انجام واجبات و ترک محرّمات باشند؛ این نه‌تنها بد نیست، بلکه بسیار عالی نیز می‌باشد. چنان‌که امام خمینی (علیه السلام) فرمودند: «اگر اهل حق (گروهی از درویش) می‌گویند علی حق است پس ما هم اهل حق هستیم.» ولی متأسفانه در این اعتقادات بسیار افراط را در پیش می‌گیرند مثلاً حضرت علی (علیه السلام) را خدا می‌دانند و اگر حضرت علی (علیه السلام) خدا نیست؛ ولی مخلوق هم نیست.

یکی از ویژگی‌های این فرقه که همه محققین به آن اعتراف کرده‌اند التقاطی بودن این مکتب است. بدین معنا که مبانی خود را از ادیان و مذاهب و اندیشه‌های گوناگون مانند اسلام، مسیحیت، هندو، بودا، زردشت گرفته و از مزج این‌ها تصوف ایجاد شده که همین التقاطی بودن باعث ایجاد تضادهای در درون این مکتب شده، (مکارم



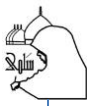
شیرازی، ۱۳۷۶، ص ۲۴) و باعث شده که بعضی دعاوی آن‌ها با عقل و بعضی با دین و بعضی با هر دو در تضاد باشد.

شکستن حریم احکام دین در زمینه‌های گوناگون و زیر پا نهادن احکام صریح و قطعی شریعت مانند ترک نماز، رقص و سماع، ترک ازدواج، ریاضت‌کشی‌های سخت عزلت و گوشه‌نشینی، ایجاد خانقاه، خرقه‌پوشی، خرد کردن شخصیت خود از مشخصات این گروه‌هاست. در ریاضت‌کشی‌های ایشان درباره ابوبکرشبلی از بزرگان صوفیه نقل شده که به مجاهده دست برگرفت سال‌های دراز نمک در چشم کشیدی تا در خواب نشود و گویند که هفت من نمک در چشم کرده بود. (عطار نیشابوری، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۶۴)

اعتقادی فراوانی دیگری نیز در بین آن‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال گروهی از آن‌ها ذکر می‌گویند؛ ولی نماز نمی‌خوانند و می‌گویند انسان می‌تواند به‌جایی برسد که نیازی به شریعت نداشته باشد و به‌جای روزه ماه رمضان فقط سه روز روزه می‌گیرند و... که همه این‌ها مخالف صریح آیات قرآن و ادله معتبر شرعی و عقلی است. بریدن از خلق خدا، گریز از مسؤولیت‌های اجتماعی، فاصله گرفتن از قدرت سیاسی جامعه، فرو رفتن در خود با غفلت از اطراف و به‌اصطلاح رهبانیت، چیزی است که با طبیعت اسلام سازگار نبوده و نیست.

علامه طباطبایی در این‌باره فرموده‌اند: «اینکه از بعضی شنیده شده است که می‌گویند سالک پس از وصول به مقامات عالیه و وصول به فیوضات ربانیه، تکلیف از او ساقط می‌گردد، سخنی است کذب و افترا بی است بس عظیم؛ زیرا رسول اکرم ﷺ با این‌که اشرف موجودات و اکمل خلائق بودند، با این‌حال تا آخرین درجات حیات تابع و ملازم احکام الهیه بودند. بنابراین سقوط تکلیف به این معنی دروغ و بهتان است.» (فصلنامه معرفت، شماره ۴، ۱۳۸۴) لازم به ذکر است اگر قرار باشد راه رسیدن به خداوند جدای از احکام باشد در آن صورت فلسفه احکام و حکمت اوامر شارع بی‌جواب خواهد بود.

این افراد با تمرین و انجام برخی از ریاضت‌ها به مهارت‌هایی دست می‌یابند و هیچ ارتباط خاصی با گفتن ذکر کلمه "هو" ندارد و با اموری چون کرامات اولیای خدا و معجزه امامان و پیامبران تفاوت ماهوی دارد. شاهد بر این مطلب این است که بسیاری از دیگر



فرقه‌های صوفیه هستند که این اذکار را مرتب بر زبان تکرار می‌کنند ولی فاقد چنین مهارت‌ها و توانایی‌هایی هستند.

صوفیه قائل به شریعت و طریقت و حقیقت در طول هم است به‌گونه‌ای که اگر فردی به حقیقت رسید دیگر نیاز به شریعت را در خود احساس نمی‌کند. در صورتی که بنای اهل بیت علیهم‌السلام بر این بوده است که تأکید می‌کردند بر ظاهر شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. و خود ظاهر اگر درست باشد به دوستی باطن کمک خواهد کرد - الظاهر عنوان الباطن - و اضافه بر این‌ها ائمه علیهم‌السلام نارضایتی خود را از این قبیل اعمال و رفتار اعلام می‌کردند. البته ممکن است، شخص خاصی از درویش، هیچ‌یک از اشکالات ذکر شده را نداشته باشد و مقید به اصول و فروع دین باشد که در واقع خارج از آن مسلک خواهد

بود. به‌عنوان مثال بزندی و اسماعیل ابن بزیع از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کنند: «قال علی ابن موسی علیه‌السلام من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: امام رضا علیه‌السلام فرمود هر کس در نزد او از صوفیه ذکر می‌شود و به زبان و دل ایشان را انکار ننماید چنین کسی از ما نیست و هرکسی صوفیه را انکار کرد مانند کسی است که در راه خدا و در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جهاد کرده باشد.» (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۷، ص ۵۶۳). که به خاطر این روایات و بعضی دعاوی بزرگان این گروه و فتاوی خاص آن‌ها معمولاً علماء و فقها شیعه با این فرقه مخالفت کرده و به ابطال عقاید آنان پرداخته‌اند و در رد عقاید آنان کتاب نوشته‌اند. لهذا گرچه ممکن است بعضی گفته‌های آن‌ها هم خوب و درست باشد ولی غالب مطالب آن‌ها مخالف با عقل و دین و شریعت است.

صوفیان با تمامی شعبه‌ها و فرقه‌های گوناگون خود، نگرشی یک‌سویه و ناقص به دین دارند و عمده آموزه‌های دین را در اخلاق می‌بینند. حتی در این بخش نیز این آموزه‌ها را به‌طور کامل از کلمات گهربار ائمه علیهم‌السلام و به‌خصوص حضرت علی علیه‌السلام درنیافته‌اند. نظام فقهی آنان بسیار اندک است و بدعت‌هایی در آن دیده می‌شود و نظام اعتقادی مستحکم، منسجم و مستدل ندارند.

مشکلی که در عموم فرقه‌های صوفیه به‌خصوص در دوران حاضر پیش آمده دوری رؤسای آن‌ها از شیوه‌ی قرآن و سنت ائمه معصومین علیهم‌السلام و اتکا بر تأویلات و اصرار بر جدایی از شیوه عالمان فقه می‌باشد. تصوف در عصر معاصر بیشتر بر تأویل دین و



قرآن و متون دینی و دوری از شریعت استوار گشته است. البته این منحصر به دوران ما نیست.

از دیگر انحرافات در اعتقادات صوفیه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ولایت‌گریزی و پیروی از مکتب خلفاء؛ همه بزرگان و سلسله داران متقدم صوفیه به گواهی تاریخ، از پیروان مکتب فقهی، اعتقادی و سیاسی اهل تسنن بوده‌اند. تأسی از مکتب خلفاء (در مقابل مکتب اهل بیت) نه تنها آنان را از عرفان حقیقی و اسلامی شیعی که اولین مؤلفه آن «ولایت‌پذیری» است، دور کرد بلکه زمینه‌ساز انحرافات بزرگ دیگری نیز گردید. اشخاصی چون مولوی و منصور حلاج به گواهی اسناد غیرقابل‌خداشه تاریخی، از پیروان مکتب خلفا (مذهب اهل سنت) می‌باشند؛ پس اگر خود و یا کسانی آنان را عارف بنامند، بدیهی است که منظور آن‌ها نمی‌تواند عرفان شیعی و مؤلفه‌های عرفان ناب چهارده معصوم علیهم‌السلام باشد.

- جعل عنوان «قطب» در مقابل «امام معصوم»؛ در این زمینه بازخوانی نوشته‌های صوفیه در شأن رهبران خود، موجب اعجاب و شایان تأمل است؛ القابی که در جهان هستی، برآورده کسی جز امام معصوم علیه‌السلام نیست.

- صوفیان سعی دارند کسانی را عارف معرفی کنند که حتی ولایت اهل بیت را نیز قبول ندارند و آن‌ها را اولیای خدا معرفی نمایند. درحالی‌که شرط کمال انسانی و معرفت نفس قبول و اقرار به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است عبادت بی‌علی و آل علی علیهم‌السلام عبادت بی‌روح است. اصالت احکام دین و وسیله دستیابی به حکمت عبادات به اهل بیت علیهم‌السلام بستگی دارد.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «دوستی و محبت محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تسلیم انقیاد فرامین آن را با اتکا بر عبادات و امگزارید و رها مکنید زیرا هیچ‌یک از این دو (عبادت و محبت اهل بیت) بدون دیگری مقبول و پذیرفته نمی‌شود.» (مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۴۸) و امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه «و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله» (مانده ۵) می‌فرماید (دلیل نابودی عمل) کفر ورزیدن به ولایت علی علیه‌السلام است (عروسی حویزی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۵۹۵) حتی شریک قائل شدن به ولایت علی را نیز باعث حبط اعمال می‌دانند.



از امام صادق علیه السلام درباره عمل صالح پرسیدند فرمود: «مراد از عمل صالح معرفت به ائمه است و مقصود از کسی را شریک پروردگار نکنید تسلیم به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام می باشد یعنی نباید کسی را که خلافت برای او نیست و اهل آن نیز نمی باشد با آن حضرت شریک کند.» (مجلسی، ۱۴۲۵، ج ۳۹، ص ۲۹۹)

- جعل «خانقاه» در مقابل «مسجد»؛ به ویژه از قرن هفتم به بعد «خانقاه سازی» و فاصله گرفتن از مسجد رواج یافت. (جعفریان، بی تا، ج ۷، ص ۲۷۲)

- اعتقاد به مهدویت نوعیه قطب فرقه در تقابل با مهدویت شخصییه امام زمان علیه السلام؛ آن ها به نوع کلی موعود معتقدند نه شخصی مشخص به نام «حجت ابن الحسن العسکری علیه السلام»؛ پس در هر زمان اقطاب صوفیه می توانند موعود و نجات دهنده آن ها باشند! در تاریخ تصوف کم نبوده اند کسانی که ادعای «مهدویت نوعیه» کرده و با توهم امام زمان علیه السلام بودن خروج کرده اند!

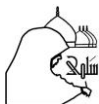
- اعتقاد به عشق مجازی (عشق زمینی) به عنوان پل عبور به عشق حقیقی (محبت خدا)!

- ابراز شطح یا همان کلمات متناقض نمایی که گاه به کفرگویی و یا خلاف منطق شریعت و عقل کشانده می شود

- نزدیکی به حکومت های استکباری و هم پیاستگی با قدرت های استعماری؛ مانند سرسپردگی فرقه های صوفیه به رژیم پهلوی و یا تحت الحمایه بودن بیشتر اقطاب و بزرگان آن ها از جانب دولت های انگلیس و آمریکا.

تأثیر اختلاف آراء و عقاید عرفان و تصوف در تفسیر آیات قرآن کریم

با مدنظر داشتن اختلافات ماهوی و اساسی بین عرفان و تصوف؛ باید گفت یکی از روش های پر سابقه تفسیر قرآن کریم، روش تفسیر اشاری است که با نام های گوناگون، همچون: روش باطنی، عرفانی، صوفی، شهودی و رمزی خوانده می شود که هر کدام، اشاره به گونه خاصی از این تفسیر دارد. این روش تفسیری، مانند روش های دیگر دارای شیوه صحیح و غیر صحیح می باشد، و از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت ایشان علیهم السلام به باطن قرآن توجه کرده اند، اهمیت این روش و بحث در مورد شناسایی گونه های صحیح از ناصحیح آن، آشکار می شود.





تفسیر اشاری «به اشارات مخفی گفته می‌شود که در آیات قرآن کریم موجود است و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و اخذ به باطن استوار می‌باشد؛ یعنی از طریق دلالت اشاره و با توجه به باطن قرآن، مطلبی از آیه برداشت و نکته‌ای روشن شود که در ظاهر الفاظ آیه، بدان تصریح نشده است. به عبارت دیگر، اشارات آیه، لوازم کلام هستند که از نوع دلالت التزامی به شمار می‌آیند.» (العک، ۱۴۱۴، ص ۲۰۵ و ۲۰۶)

"ظاهر" قرآن عبارت است از معنایی که از تنزیل (آنچه نازل شده است) استفاده می‌شود و با استفاده از ظاهر تعبیرات آیات، بر اساس اصول مقرر در باب تفهیم و تفهیم استوار است. اما "باطن"، مفهومی عام، که از فحوای آیه، استنباط می‌شود؛ یعنی آیه به گونه‌ای تأویل می‌شود و به جایی بازمی‌گردد که بر موارد مشابه در طول زمان منطبق شود. البته تأویل و به دست آوردن بطن، شرایطی دارد که بر اساس ذوق‌های مختلف و سلیقه‌ها نیست. (معرفت، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۲۶)

در احادیث پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام وارد شده که قرآن، ظاهر و باطنی دارد و باطن آن باطن دارد تا هفت یا هفتاد بطن دارد. و اهل بیت علیهم السلام با توجه به ظاهر، به باطن نیز توجه می‌کردند و به تأویل و تنزیل - هر دو - توجه داشتند. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۵ - سیوطی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۳۳) برخی از مفسران علاوه بر توجه به تفسیر ظاهری آیات، به بطون آیات نیز توجه می‌کنند و این کار را بر اساس قرائن و ضوابط انجام داده و تفسیر باطنی صحیح انجام می‌دهند. در این شیوه، بر تأویلات بدون دلیل و اشراقات و شهوذهای قلبی تأکید نمی‌شود. این همان روش عرفانی حقیقی و اسلامی است که مورد تأیید علمای بزرگی چون امام خمینی رحمته الله علیه و علامه طباطبایی و آیه الله معرفت و ... قرار گرفت.

امام خمینی رحمته الله علیه در مورد استفاده عرفانی و اخلاقی از آیات قرآن، این‌گونه می‌فرماید: «اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام و کیفیت معاشرت آن‌ها و شد رحال (هم‌سفر شدن) حضرت موسی علیه السلام با آن عظمت و مقام نبوت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبود و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر علیه السلام - طوری که در آیه شریفه «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف/ ۶۶) مذکور است - و کیفیت جواب خضر و عذرخواهی‌های حضرت موسی،

بزرگی مقام علم و آداب سلوک متعلم با معلم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند...» (الموسوی الخمینی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱۴)

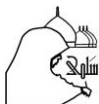
به عنوان نمونه در سوره یوسف می خوانیم که برادران یوسف علیهم السلام برای اینکه یوسف را از پدر جدا سازند و نقشه خود را - در مورد دور کردن حضرت یوسف علیهم السلام از پدر - عملی کنند، به پدرشان گفتند: «أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تابگردهد (وبخورد) و بازی کند و ما نگهبان او هستیم!» (یوسف/۱۲)

این آیه، ظاهری دارد که همان ماجرای یوسف و حيله برادران او برای جداسازی یوسف از پدر است؛ اما ماورای الفاظ ظاهری، باطن آیه است که یک عبرت آموزی را برای همه انسان ها در طول اعصار بیان می کند که شیادان و مخالفان، راه هدایت فرزندان شما را به بهانه بازی و غذا می برند؛ پس مراقب فرزندان خود باشید.

این مطلب به وسیله الغای خصوصیت از زمان، مکان و افراد قصه به دست می آید که یک قاعده کلی و عبرت آموز برای همگان است و در زندگی امروز ما نیز موارد و مصداق های زیادی دارد که استعمارگران، از راه بازی های متنوع، نسل جوان را از ما جدا می سازد و به نابودی می کشانند. پس باید از ظاهر الفاظ آیات عبور کرده و به ماوراء و باطن آن رسید و قواعد کلی را برای زندگی در هر زمان استخراج کرد.

تفسیر اشاری باطنی عرفانی و به دست آوردن بطن و تأویل صحیح بر اساس ضوابط معتبر است که می توان در هر زمان از اشارات و آموزه های قرآن استفاده کرد و آن را بر زندگی عصر جدید منطبق ساخت و پاسخ نیازهای معنوی و فکری و اجتماعی و اخلاقی بشر را به دست آورد. از جمله معیارها و ضوابط تفسیر اشاری باطنی عرفانی صحیح، توجه به ظاهر و باطن آیه هر دو، رعایت مناسب نزدیک ظاهر و باطن کلام، دقت در الغای خصوصیت از کلام (رعایت شرایط تنقیح مناط و معیارهای منطقی در آن)، عدم مخالفت تفسیر اشاری با محکمت قرآن و دلایل عقلی و نقلی، قابل انطباق بودن بطن و مفهوم عام بر مورد آیه و... است.

اما اگر مفسر از شهود باطنی خویش یا نظریات تصوف یا غیر آن، به تأویل آیات قرآن بپردازد و از حدّ ظواهر قرآن و قواعد استنباط از ظاهر، می گذرد و باطن آیات را بیان می کند؛ بدون اینکه در این کار، تابع ضوابط کشف باطن باشد، یا اینکه دلایل عقلی



و نقلی برای تأویل آیات ارائه کند، روشن است که این شیوه منتهی به تفسیر به رأی می‌شود.

در این روش شخص با استفاده از مبانی و مطالب صوفیه غیر صحیح، به تفسیر آیات قرآن می‌پردازد و در این راه از حدود ظواهر قرآن تجاوز کرده و به تأویل و بطن‌یابی قرآن ارائه کند؛ یعنی ضوابط تأویل و بطن‌یابی را رعایت نمی‌کند و در این راه، گاهی ادعا می‌کند که غیر از این تفسیر اشاری، تفسیر دیگری برای قرآن نیست. این نوع تفسیر را به صوفیه نسبت داده‌اند. از طرفداران این دیدگاه می‌توان به قشیری نیشابوری و ابن عربی اشاره کرد.

به‌عنوان مثال از صوفیه حکایت شده در تفسیر «نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ» (واقعه/۵۷) می‌گویند: «نحن خلقناکم باظهارکم بوجودنا و ظهورنا فی صورکم.» (معرفت، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۵۷۴)، می‌گویند: «و هو معکم اینما کنتم لوجودکم به و ظهوره فی مظاهرکم.» (همان، ج ۲، ص ۵۹۹)

همچنین در مورد آیه «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ» (مزمّل/۸) گفته‌اند: «واذکر اسم ربّک الذی هو انت. ای اعرف نفسک و اذکرها و لاتنسها فینساک الله...» (همان، ص ۷۲۰، ۷۲۱)

البته روشن است که این تفاسیر، بر اساس قول وحدت وجود است که مورد قبول غالب صوفیه است. از غزالی نیز حکایت شده که در مورد تفسیر آیه «فَاخْلَعْ نَعْلَکَ» (طه/۱۲) گفت: «من یرید ادراک الوجدانیه الحقیقیه یجب علیه ان یطرح عن نفسه التفكير فی الحیاتین الدنیا و الاخری.» (العک، ۱۴۱۴، ص ۲۱۴)

در روش تفسیر اشاری صوفی غیر صحیح، برخی از افراد، منکر شرع و قرآن بوده‌اند و مقصود حقیقی را، باطن قرآن دانسته‌اند و حتی ظواهر عبادات و بهشت و جهنم را اشاراتی به اسرار صوفیه و شخص معین (پیشوای خود) دانسته‌اند. مثلاً این افراد، مقصود از نماز زکات، روزه، حج، عمره، مسجد الحرام و مشعر الحرام را یک شخص معین (پیشوای صوفیه) می‌دانند و شناخت دین را، شناخت (پیشوای خود) می‌دانند. (صفرالقمی، بی‌تا، ص ۵۲۶- طاهرالعالمی، ۱۴۲۸، ص ۱۲)

در بررسی دیدگاه صوفیه باید گفت که:



اولاً: قرآن کریم برای گروه خاصی نازل نشده است تا فقط صوفیه با مبانی نظری خاصی تفسیر قرآن را دریابند؛ بلکه قرآن برای همه مردم نازل شده و ظواهر آن، روشن و واضح است تا همه بفهمند.

ثانیاً: اگر این کار به حدّ تحمیل مبانی و نظرات بر قرآن برسد، تفسیر به رأی است که از گناهان کبیره است.

ثالثاً: این شیوه، از حدود دلالت لفظی قرآن خارج است و در حقیقت، تفسیر قرآن نیست؛ بلکه بیان دیدگاه‌ها و مبانی تصوف است که در قالب آیات قرآن بیان شده است. رابعاً: این شیوه تفسیر، سبب جرئت افراد برای تأویل‌های بدون دلیل در آیات قرآن می‌شود که آن هم جایز نیست.

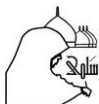
خامساً: این گونه تفسیر بی‌ضابطه آیات قرآن، به شرک منتهی می‌شود؛ چراکه آنان، امام خود را باطن همه‌چیز می‌دانسته و کم‌کم او را در حدّ خدا و همتای او معرفی می‌کنند.

پس تفسیر اشاری باطنی صوفی، با تکیه بر آراء و عقاید و تفسیر به رأی صوفیه در آن، عدم تکیه بر دلیل و برهان، ناسازگاری آن با روح قرآن، خارج بودن از حدود تفسیر مصطلح، عدم حجیت شهود عرفان حقیقی در تفسیر بوده و امری ذوقی و بدون ضابطه است که به تفسیر به رأی منتهی می‌شود که مورد نهی شدید نصوص دین مبین اسلام می‌باشد.

نتیجه‌گیری

باید نیک دانست بهترین بستر برای رشد، تهذیب، سلوک و مجاهده نفسانی تعالیم اسلام است که در متون دینی (قرآن، سنت) آمده است که برای هر عارف سالک الی الله دستگیره محکم و چراغ پرفروغ است. و از انوار التقاطی متصوفه بی‌نیاز می‌سازد.

عدم تقید به شریعت و آداب دینی و بی‌توجهی و یا کم‌مهری نسبت به احکام و تکالیف الهی تقید به آداب و رسوم خرافی و اختراعات غیردینی، عزلت‌گزینی و جامعه‌گریزی و دوری از وظایف اجتماعی، انقلابی و سیاسی به بهانه مذمت دنیا، ذکرها و وردهای فاقد اعتبار، از جمله برداشتهای التقاطی، غلط و صوفیانه از سنت‌های اسلامی می‌باشند.





اما غالباً در طول تاریخ تصوف، عرفان و آموزه‌های آن را همچون ابزاری برای مطامع دنیوی قلمداد می‌کنند و با این کار خود، معنا و وجهه‌ای ناخوشایند به آن می‌بخشند؛ که وجود گروه‌ها و فرقه‌های بی‌شمار و انشعابات متعدد متصوفه با آموزه‌های متعارض، بهترین شاهد و گواه این مدعاست. وظیفه ما در مقابل این عقاید، آگاهی‌سازی و تقویت بنیه فکری است. البته باید توجه داشت مشاخره و درگیری لفظی و یا فیزیکی با این گروه‌های التقاطی مناسب نیست، چراکه عرفان حقیقی و اسلامی دارای پشتوانه‌ای محکم، و از منطقی قوی برخوردار است.

تفسیر اشاری آیات قرآن کریم، بر اساس شهود می‌باشد و شهود، حالتی روحی و احساسی درونی است که بر اثر اذکار یا افعال یا تفکر در امر خاصی در انسان به وجود می‌آید. شهود، مصداق‌های الهی و شیطانی دارد و در مصداق‌های صحیح و الهی آن، واقعیت‌ها بر انسان کشف می‌شود، اما مرز آن با مصداق‌های شیطانی مکاشفه، قابل تعیین دقیق و کنترل نیست. این مکاشفات اگر صحیح و یقین‌آور باشد، فقط برای شخصی که رخ می‌دهد حجت است و قابل انتقال به غیر نیست؛ از این رو، بر دیگران حجت نیست. به همین دلیل، این مکاشفات نمی‌تواند منبع و وسیله تفسیر قرآن واقع شود.

منابع و ماخذ

قرآن کریم

۱. ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین، تمهید القواعد، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ه. ش.
۲. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه و الملکیه، تهران، مولی، ۱۳۸۵ ه. ش.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد، حدیقه الشیعه، تصیح صادق حسن زاده و علی‌اکبر زمان نژاد، قم، انصاریان، ۱۳۷۷ ه. ش.
۴. برنجکار، رضا، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علم اسلامی دانشگاهی، ۱۳۷۸ ه. ش.

۵. تفتازانی، سعد الدین مسعود، التلویح الی کشف حقایق التنقیح، قم، مرکز احیا التراث الاسلامی، بی تا.

۶. تهانوی، محمد بن علی، فہرس کشف اصطلاحات الفنون، استانبول، دارقہرمان، بی تا.

۷. الحسینی البحرانی، ہاشم بن سلیمان، معالم الزلفی، بی جا، بی تا.

۸. دہخدا، علی اکبر، لغت نامہ دہخدا، قم، ارزشمند، ۱۳۷۷ ه. ش.

۹. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیہ، تہران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ ه. ش.

۱۰. سجادی، جعفر، فرہنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تہران، طہوری، ۱۳۷۰ ه. ش.

۱۱. سعیدی، گل بابا، فرہنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تہران، شفیعی، ۱۳۸۳ ه. ش.

۱۲. سہروردی، شہاب الدین، عوارف المعارف، تہران، شرکت انتشارات علمی و فرہنگی، ۱۳۷۴ ه. ش.

۱۳. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم قرآن، قم، منشورات رضی، بی تا.

۱۴. شیرازی معصوم علیشاہ، محمد، طرائق الحقایق، تہران، بارانی، ۱۳۴۵ ه. ش.

۱۵. صفار القمی، ابو جعفر محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیہم السلام، تہران، بی جا.

۱۶. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ه. ش.

۱۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن التاویل آی القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۸. العاملی، حسن بن محمد طاہر، مقدمہ تفسیر البرہان، قم، موسسہ دارالمجتبی للمطبوعات، ۱۴۲۸ ه. ق.



۱۹. عروسی حویزی، عبد علی، تفسیر نورالثقلین، قم، نوید اسلام، ۱۳۹۱ ه. ش.
۲۰. عطار نیشابوری، عزالدین، تذکره الاولیاء، تهران، ۱۳۳۶ ه. ش.
۲۱. العک، شیخ خالد عبدالرحمن، اصول التفسیر و قواعد، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۴ ه. ق.
۲۲. قمی، عباس، سفینه البحار، تهران، فراهانی، بی تا.
۲۳. کاشانی، عزالدین محمدبن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، قم، رسالت، ۱۳۷۳ ه. ش.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه. ش.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، قم، المکتبه الحیدریه، ۱۴۲۵ ه. ق.
۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۷۷ ه. ش.
۲۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (کلام و عرفان)، قم، صدرا، بی تا.
۲۸. -----، عرفان حافظ، قم، صدرا، ۱۳۸۸ ه. ش.
۲۹. معرفت (فصلنامه پژوهشی فلسفه و کلام) شماره چهار، جایگاه شریعت و قلمرو عرفان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴ ه. ش.
۳۰. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی التوبه القشيب، بی جا، الجامعه الرضویه العلوم الاسلامیه، ۱۴۱۸ ه. ق.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، جلوه حق، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۷۶ ه. ش.
۳۲. الموسوی الخمينی، روح الله، آداب الصلاه، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۱۹ ه. ق.
۳۳. نصر، حسین، کتاب شناسی توصیفی منابع تاریخ علوم اسلامی: با همکاری ویلیام چیتیک و پیترو زرنیس، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶ ه. ش.
۳۴. الهامی، داود، عرفان و تصوف، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴ ه. ش.



۳۵. الواسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶ ه. ش.
۳۶. یثربی، سید یحیی، فلسفه عرفان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ه. ش.
۳۷. -----، عرفان نظری (تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ه. ش.

